

سوم رمضان او را بمیدان ارك آورده بامارش و موزيك بردار زدند و عيال و اطفال یتیم او را بی سالار نهادند و اینك آنجمع که هیئت اثنا عشری ترتیب داده اقدام باین فجائع میگردند معترفند که قتل حاجی عرب بصرف اتهام واقع شده

﴿ ملا نصرالله شه میرزادی ﴾

سنگسر و شه میرزاد دو فریه بزرگ است از توابع سمنان دارای بهترین آب و هوای بیلاقی بالاخص شه میرزاد که در میان دره کوه واقع شده متجاوز از يك فرسنگ طول آن آبادی است ولی جمعیت آن از سنگسر کمتر و هوای آن خوشتر است و چنانکه قبلا اشاره نمودیم از اول طلوع این امر پرتو قابل توجهی بدان نقطه افکندیده از اثر اقدامات آقا سید محمد رضا و آقا میر ابو طالب طالبین بسیار در آن سرزمین پیدا شدند و بالاخص در سنگسر جمع کثیری که اینك عده شان بالغ بر سه هزار بایبشتر میشود در ظل امر بهائی استظلال نمودند کراراً چه در سنگسر و چه در شه میرزاد گردباد مخالفت برخواست ولی بدون اینکه قتل و غارتی واقع شود گرد فتنه فرو نشست تا در این سنین اخیره جمعی در شه میرزاد خیره و چیره شدند و برای قتل جناب ملا نصرالله دامن بر گرز زدند و با اینکه این مرد متقی از فضیلت آنجا محسوب می شد و همگی برفضل و تقوای او گواهی می دادند دواعی چند دست بدست هم داده آن مظلوم را بمشهد فدا کشید چند مرتبه ملا و کدخدا و رؤسای ده بعهد و پیمان و عین و ایمان دست اتحاد بهم داده پاره قتل و اعدام او نهادند ولی در هر دفعه مواعی پیش آمد و جمعیت ایشان را پریشان کرد \* اما آن مرد دین دوست دست از سرام خود نکشیده از هیچ حادثه مرعوب نشد و در هیچ مباحثه مغلوب نگشت تا در ماه رمضان سنه ۱۳۳۵ که رؤسا و اهالی در مساجد و مجالس روضه خوانی قتل و اعدام او را تصمیم نمودند و شبانه در حالتی

که کسالت مزاج نیز عارض آن مرد متقی شده بود بمنزل او ریختند و بدامن و گریبانس در آویخته فقط بجرم بهائیت خون پاکش را بر خاک ریختند و گردفتنه بر انگیختند که دامان خودشان را نیز فرا گرفت چه بعد از این مقدمه هر يك از سر تکبیر بطوری مبتلا شدند و بنوعی در ابتلا افتادند که کنونم مجال گفتن نیست

✽ میرزا محمد جواد اعتماد التجار ✽

در خلال همان سال قضیه دیگر در بندر جز اتفاق افتاد و آن شهادت میرزا محمد جواد اعتماد التجار بود آنچه را نگارنده خود آگاهی دارد این اعتماد التجار از نجیب زاده گان یزد بود که فقط برای تجارت به بندر جز سفر نموده بود و اخیراً در آنجا صاحب اهل و عیال و علاقه و ملک و مال شده بود چند سال قبل از شهادتش این بنده در طی مسافرت بمشق آباد به بندر جز وارد و بر اعتماد التجار وارد آمد و بمناسبت هم وطنی ایامی چند با ایشان معاشر شد مردی بود بلند قامت و خوش سیما و خلیق و کریم النفس و حقیقت جوی اما در همان اوقات مشاهده نمودم که طرف حسادت و رقابت بعضی از تجار مسلمان شده با اینکه صحت عمل و عقل و دانش او بر کل مسلم بود معیناً به بهانه اختلاف مذهب بدیده غضب بر او می نگریستند و در همان اوقات پیش بینی شد که امین التجار و سید قصابی از اهل زواره با چند نفر دیگر سرآ با هم سازشی دارند و قتل او را ثواب می شمارند و با اینکه بعضی از آنها بصورت سزاودت و معاشرت داشتند و از قبل او استفاده می کردند مع هذا معلوم بود که مجالستان از روی اتفاق و مؤانست ایشان توأم با عداوت و شقاق است و عاقبت نیز همان شد که پیش بینی شده بود یعنی همان اشخاص گرد شقاق بر انگیختند و خون آن ثابت بر میثاق را ریختند و بر عیال و اطفال او نیز صدمات غیر قابل تحملی وارد شد و نه تنها خانواده او بلکه عموم بهائیان که در آن سرزمین

بودند بزحمت افتادند و لا سیما میرزا محمد تقی ناظم خراسانی که با او صحت مصاهرث داشت مدتی فراری و متواری بود ولی بالاخره هر يك از بهائیان آنجا بوسیلهٔ مصون و مامون گشتند و بعضی از مرتکبین با انتقامات الهیه گرفتار شده بزودی کیفر و پاداش اعمال خویش را یافتند و عمر خویش ستافتند

### ﴿ معاون التجار نراقی ﴾

میرزا فضل الله معاون التجار از اهل نراق سردی بود صاحب محاسن اخلاق و شرافت اعراق بسیار غیور و در تمام امور جری و جسور سالها بود که يك تنه در مقابل تمام اهالی از عالم و عامی ایستاده داد سخن میداد. بهائیان نراق را ملجأ و ملاذ متین بود و اعتراضات اغیار را دلیل و برهانی مبین مقاومت اعداء مینمود ولی با دوست و دشمن معاشر بود و در بر روی همه میگشود هر چند علماء و متمصبین آنجا قتل او را آرزو می نمودند ولی اضمحلال او امری محال می نمود و کسی را بر اجرای آن قدرت و مجال نبود تا در مقدمهٔ رجب علی متمرذ زوزمی و شرح آن مقدمه آنکه رجب علی نامی از اهل زوزم از ایل بختیاری در دورهٔ هرج و مرج و انقلاب ایران علم تمرد و طغیان برافراشت و قدم در میدان یغما و تاراج گذاشت و باطناً بانایب حسین کاشی هم دست و هم مسلك بود کم جمعیتش زیاد شد و فتنه اش بیشتر اشد داد یافت تا در سنه ۱۲۳۷ که جبارت و طغیانش بمنتهی درجه رسید از آنجا که مأمورین دولت در اخذ و مجازات او بطور طفره و تعلل بر گذار می نمود تصور نموده بود که دولت را بر دفع او قدرت نیست پس جبارت را مزداد نموده بهر جا عبورش افتاد گذشته از قتل و غارت بهتک نوامیس شروع نمود تا آنکه وارد نراق کاشان شد همانشب ورود از برای اتباع و سواران خود که بالغ بر چهار صد نفر میشدند زن و دختر خواست دیگر معلوم است براهالی بیچاره چه گذشت اکثر دختران نراق پی ناموس شدند

و بسیاری از زنان با عفت از عصمت خود مایوس گشتند اما دریغ و افسوس بر این است که در چنان حادثه رستاخیزی و زرد چنین ظالم خون ریزی بعضی از اهالی نراق بجای حفظ نوامیس و اعراض رایت تقاق بر افراشته ب رجب علی مذکور گفتند و نگاشتند که تنها مانع کارهای شما معاون التجار است باید از بنان و بیابان و بهراسید که مردی سخنور است و در انشاء و قدرت قلم صاحب هنر در عقیده مذهبی باما مخالف است و در طریقه توحش با شما غیر مؤالف او را گرفته تکلیف لمن و تبری کنید تا از دیانت بهائیه بیزارى جوید و اگر رؤساء بهائی را دشنام نگوید خویش را هدر کنید تا کفاره اعمال شما حاصل گردد و اسلامیت شما در نزد خاص و عام مسلم شود \* رجب علی که از دین جز نام چیزی نمیدانست این پیشنهاد را پسندیده پنجه بشکنجه معاون التجار بکشود او و چند نفر دیگر را بزیر داغی و شکنجه در آورد و بالاخره هنگام حرکت از نراق این چند نفر را مغلولاً همراه برده در چند فرسخی آنجا معاون التجار را تیر باران کردند و رفقای او بدادن رشوه و بر طیل مستخلص شدند و رجب علی از آنجا بقمصر (۱) آمده یکی از کدخدایان گان مازکان که موسوم بود باقا مانده علی بمیل و اشاره بعضی از طایفه فیضی گرفتند و بضرب و شکنجه پرداخته او را تکلیف بمن و تبری نمودند و چون او امتناع از لمن و تبری نمود او را تیر باران کردند و تمام مزرعه مازکان را که اهالی آن کلا بهائی بودند تاراج کردند و طایفه فیض و سایر دشمنان بهائی تصور نمودند که این قضیه بقتل و غارت بهائیان خاتمه یافت و متعرض مسلمین نخواهند شد و مضحك تر از همه اینکه بعضی ابلهان تمجید از این طایفیان میکردند و میگفتند اینها مسلمانان خالص اند و مقصودشان اذیت بهائیان است اما در همان شب از بهائیان فراغت جستہ بمسلمین پرداخته و چیزی از یغما و چپاول

(۱) قمصر یکی از قرای بیلاقیه کاشان است.

و بی عصمتی فروگذار نکردند و از آنجا بنظر رفته چند روز در حدود  
 نظر اقامت کردند و باقرار خود اهالی در خانه بگری نگذاشتند  
 و برای کسی فراغت فکری \* بالاخره چون دولت دید کار فوق العاده  
 بالا گرفته مجبور بر اقدام تام گشت و قلع و قمع ایشان را تصمیم قطعی  
 نمود حین مراجعت ایشان به نراق در نزدیکی آنجا باقوای دولت تصادم  
 نمودند و بیک هجوم هجوم و معدوم شدند بعضی در جنگ کشته  
 شدند و برخی اسیر شده در طهران بدار آویخته گشتند و عده قایلی  
 از ایشان فراری و متواری و معدوم الاثر شدند و بر اثر این اضمحلال  
 فنا و زوال نائب حسین کاشانی و ابنا و نیز رخ نمود \* و چنانکه تاریخ  
 نشان میدهد او زیاده از ده سال بود که باسرها و اتباعش بتورد  
 و طغیان و چپاول و عدوان و اباحت خون و مال مسلمان و غیر مسلمان  
 مشغول بودند \* و اخیراً کار را از حد گذرانیدند بدینجهتی که سوارهای  
 او از هیچ شناعتی فروگذار نمیگردند و با آنکه خود و پسرانش بطور  
 خصوصی تعرض مذهبی با کسی نداشتند معیناً بهائیان کاشان بیش  
 از همه ذبقات صدمه دیدند \* من جمله شی سوارانش بخانه ارباب آقا  
 میرزا نوش آبادی که سردی اصیل و نجیب بود رفته بنای غارت داشتند  
 و چون عیال مظلومه او صدا را بممانعت بلند کرد او را شهید کردند  
 و خود ارباب از نوش آباد بشهر کاشان آمده مریض شد و از اثر آن  
 مصیبت جهان را وداع کرد \* خلاصه چون ظلم آنها بمنتهی رسید  
 طولی نکشید که کلا از تدبیر دولتیان معدوم و مستهلك گشتند و همچنین  
 متمرذین دیگر مثل رضا جوزانی و جعفر قلی اصفهانی کلا از حملات سپاه  
 دولتی معدوم و مفقود الاثر شدند \*

### ﴿ ابتهاج الملك ﴾

میرزا علی محمد خان ابتهاج الملك از شریف زاده گان و بزرگان  
 کرکان بود که بعضی از قاصد او در کرکان سمت ریاست علمیه و وجاهت

ملیه را دارا بوده و هستند و برخی دیگر در دوائر دولتی مقامی شایان داشتند و دارند مجملاً ابتهاج الملك سالیان دراز میگذشت که از گرگان بطهران و گیلان مهاجرت فرموده اخیراً مقیم رشت گشته در مجاهدات دینی و کسب مقدمات بقینیه دمی فروگذار نکرده بالاخره باثبات و استقامتی تمام بظل دیانت بهائیه گرائیده ساطهای درازخانه و لانه اش وقف واردین و عابرین بود و هیچگاه از خدمت بعارف بهائیه فتور نمی نمود بالاخص ازان زمان که بشخصه حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده و اخلاق و اطوار و عظمت آن بزرگوار را بچشم خویش دیده بیش از پیش بترویج عقیده خویش میکوشید و با اینکه اخیراً یکی از اعیان و اشراف آن نواحی و اطراف بشمار میرفت مع هذا بایک اخلاق پسندیده و خضوع و خشوع و فروتنی بایار و اغیار معاشرت میکرد که کمتر کسی را مجال اسکار از محاسن اطوار او بود و فقط ایرادی که برای او وارد مینمودند همان عقیده بهائیت بود و برای همین کناهش کراراً بر او شوریدند و او سردانه و دلیرانه مقاومت کرده در هر که صفوف اعتراضات قوم را در هم شکسته دمی خاموش نمی نشست يك مرتبه در سنه (۱۳۲۱) بود که قبلاً ذکر شد که ابتهاج الملك مهاجرت بطهران نمود و پس از آنکه حدود گیلان را سکونت حاصل شد بدانجا مراجعت نمود تا در انقلاب سنه ۱۳۳۸ و سی و نه که در تاریخ عامه با انقلاب سرخ مشهور شده و ذکر علل و اسباب آن از موضوع ما خارج است متعرضین که همواره در کینگاه منتظر نشسته اند که هر حادثه رخ نمود نسبت آنرا باین حزب معطوف دارند از کین برآمدند و در موقعیکه جناب ابتهاج با اهل و عیال بر سر املاک و دهات خود رفته بود عده مسلح شبانه بر منزل ایشان نزول نمود بعنوان اینکه میرزا کوچک خان رئیس جنگل شمارا خواسته و برای مهمی اجضار نموده از خانه بیرون کشیدند و تا دوروز اسرا و بر اهل و عیال و بستگانش

مستور بود و احدی نمیدانست که احضار کننده که بوده و مقصود از احضار چه \* روز سوم جسد مشبك مقتول او را در میان جنگل مطروح مشاهده نمودند و تا این ساعت حقیقت امر بخوبی مکشوف نشده اینقدر مسلم است که شخص سیدی با او عداوت دینی و مادی داشته در این موقع که میرزا کوچک خان بادیولت ایران طغیان میورزید آن سید هم از اتباع او شده کینه دیرینه را از ابتهجاج باز طلبید و اسباب قتل او را بطریق مذکور فراهم کرد

### حضرت میرزا یعقوب متحده

تجارت خانه متحده تاسیس شده از طرف يك هیئتی از بهائیان کلیبی و بزرگترین اعضای عامه و مؤسسين اصلیه آن پنج برادر بودند از اهل کاشان بزرگ ایشان خواجه ربیع و بعد از آن حاجی یوسف و ثالث میرزا هاشم و رابع میرزا یعقوب و کوچک تر از همه میرزا اسحق است \* اما خواجه ربیع که برادر بزرگ بود و لقب خواجه گی را از میرزا علی اصغر خان اتابك دارا شده بود سالها در ظل امر بهائی بمخدمات شایان مشغول بود و حالات حیرت انگیز از او مشهود چه تا کنون کمتر دیده شده است شخصی کلیبی هر قدر تغییر عهده داده باشد حالات قبلیه او تغییرات کامله یافته باشد باینکه مثلا بدال باشد یا شجاع و دلیر باشد یا معارف پرور باشد چنانکه جدید الاسلامان خراسان و کاشان پس از آنکه دو بیت و سیصد و چهار صد سال است در ظل اسلام نشو و نما میکنند هنوز دیده میشود که اکثر عادات و حالات یهودیه در ایشان موجود است \* اما يك مزیت و خصوصیتی در کلیبیان بهائی است که آنرا فقط و فقط می توان از تاثیرات بهائیت شمرد و آن مزایا و خصائص بتماها در بهائیان کلیبی طهران و همدان و کاشان و سایر نقاط موجود است و اکمل از همه در مرحوم خواجه ربیع موجود بود هیچ منصفی نتواند انکار نمود که این شخص شاخص

پس از انتقال از دیانت موسویه بشریعت بهائیه تمام صفات و اخلاق  
 خلقی جدید شده و تمام حکام و بزرگان که بکاشان رفته اند و او را دیده اند  
 از او تمجید نموده اند چه او در معارف پروری و ترویج حقائق و بروز  
 شجاعت و سخاوت منکری نداشت \* در موقعیکه مدرسه در  
 کاشان نبود او جماعتی را با خود هم دست کرده مدرسه بنام وحدت  
 بشر تأسیس نمودند که امروز از مدارس خوب ایران محسوبست و قبلاً  
 ذکر آن گذشت \* بالجمله خواجه در سنه ۱۳۳۶ عرض تیغوس این  
 جهان را بدرود نمود \* و از غرائب امور اینکه یکماه قبل از وفات خود  
 بنای تفریق محاسبات با هر کسی نهاده با آشنا و بیگانه وداع مینمود  
 و از ایشان حلیت میطلبید و حتی دشمنان مذهب او اعتراف دارند که  
 خواجه کراراً خبر وفات خود را می داد و بعضی تعلیل باین علت کرده اند  
 که در خواب دیده بود او را با آسمان بردند و مراجعت نکرد در هر  
 صورت چون خواجه ربیع از این سرا در گذشت يك برادر او میرزا  
 یعقوب که از جانب او در کرمانشاهان بتجارت مشغول بود استقلال  
 یافت و از تجار معتبر آن شهر محسوب شد \* اما این میرزا یعقوب هر چند  
 در اول چندان محل نظر برادران و اعضای قایل نبود و حتی بر ایمان  
 او اعتمادی نداشتند ولی در آخر چنان شد که مغبوط تمام بهائیان کلیمی  
 گشت و تمام صفات خواجه ربیع باضافه بعضی محاسن دیگر از وی  
 بظهور رسید \* در کرمانشاه تنها علم دار امر بهائی او بود و بقدری  
 صمیمیت داشت که انسان در هنگام معاشرت احساس مینمود که  
 او در آن دریاچه شیباب هیچ آرزویی جز پیشرفت این امر در دل ندارد  
 و جز برای این مقصد قدمی بر نمی دارد \* در اشدای محرم سنه هزار  
 و سیصد و هفتاد و هشت این بنده وارد کرمانشاه شده در خلال این  
 احوال لوحی از حضرت عبدالبهاء بنام میرزا یعقوب واصل شد  
 مضمون يك عبارت آن لوح این بود (تمنای شهادت نموده بودی



امید وارم بارزوی خویش برسی ( معلوم شد که در عریضه خود از حضرت عبدالبهاء در خواست نموده که در این سبیل شهید و قتل گردد باری پس از ایامی چند این بنده مجبور بسفر طهران شده تقریباً شش ماه از این مقدمه گذشت که بلوی وضوضاء که مدتی بود در کار حدوث بود در کرمانشاه تجدید شد و امر به تبعید میرزا یعقوب منجر شد زیرا از اقدام بعضی از مفسدین مشهور کرمان شاه که ساکناست یا با اسم مذهب یا بعنوان طغیان و تمرد بادولت فسادهای چند را متصدی شده بیغما و چپاول و خون ریزی سلب امنیت از آن دیار نموده اند و شاید در آتیه در تواریخ دیگر نام آن مفسدین علنی گردد حکومت رسید که در این حالت نیز کار بالا گیرد و خون جمعی بریزد لهذا به تبعید میرزا یعقوب فرمان داد و چندی میرزا یعقوب در طهران فریاد مظلومیت بلند کرد تا آنکه بالاخره شاهزاده صادم الدوله که حاکم کرمانشاه بود مجبور بر اعاده او شد و چون عودت بکرمانشاه نمود باز مانند سینه گذشته بدون خوف و خطر بکار خود مشغول شد اما اعدای وی دی از خیال او منصرف نشده در فکر اعدام او بودند و او سفری به بغداد کرده مراجعت نمود پس از ورود در کرمانشاه ملاحظه نمود که التهاب مدعیان فرو نه نشسته هنوز دشنه ایشان بخون او نشسته و قتل او را به کمال جدیت تصمیم دارند چون مادر و برادران از در همدان بودند برای وداع ایشان بهمدان آمده در آخرین ملاقات بایشان اظهار میدارد که من این سفر بقصد فداکاری و جان فشانی بکرمانشاه میروم و عا در خود میگویند خواهش دارم از شما که چون خبر شهادت مرا بشنوید بدون انقلاب خاطر مجلس جشنی برپا کنید و بدست خود بدوستان شیرینی تقسیم نمائید و چنین تصور نمائید که آن مجلس مجلس عروسی من است و مرا شیره نیست که این سفر آخر است و دیگر مرا نخواهید دید چه که مولای من از شهادت من خبر داده

واسباب هم فراهم است مشهدی حسن معاوندانك و پسرهای معین الرعایا  
 وجهی دیگر بتحریرك حاجی سید حسین مجتهد کربلائی برقتل من مصمم  
 گشته اند و شاهزاده صارم الدوله نیز برای بقای حکومت و انتفاع  
 خود از ما تقویتی نخواهد کرد. بمحلاز و زندهم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۹ هـ  
 اقارب را وداع نموده از همدان عازم کرمان شاه شد لدی الورد برادر  
 بزرگش حاجی یوسف که تازه از اروپا مراجعت کرده بود ملاقات  
 نموده روزانه دیگر هر دو برادر با هم به بازار می آیند که بحجره تجارت  
 سرکشی نمایند در وسط راه به پسر معین الرعایا و چند نفر دیگر  
 بر خورد کرده فوری پسر معین الرعایا تیری بر شقیقه او میزند  
 و دیگری هم تاسی نموده تیر دیگر می اندازد و بفاصله نیم ساعت آن جوان  
 بیست و پنجساله بی گناه جان بجان آفرین تسلیم نموده از زحمت این  
 جهان راحت و بوجت ایزدی واصل می گردد و در همان حین تیری چند  
 بمحاجی یوسف افکنده اند ولی عدم توافق و تقدیر تیره ما را از او  
 گذرانده سالمآ میگذرد و اسر بشهادت میرزا یعقوب خانم می یابد  
 پس از چند روز که این خبر بهمدان رسید مادر او که مسماة است بساره  
 و مشهوره بمحاجیه خانم است بدون انقلاب خاطر مجلسی فراهم کرده  
 قریب سیصد نفر از بهائیان کلیعی و فرقائی را صلاح زده شهادت فرزند  
 خود را اعلان داده آن زن هفتاد ساله بدست خود شیرینی تمام حضار  
 تقسیم نموده منظره شریبی در آن روز تشکیل شد که اخدی نظیر آن  
 منظره را در نظر ندارد چه از طرفی بستگان شهید شادی ساز کرده  
 که الحمد لله قربانی ما بدرگاه حضرت بی نیاز مقبول اقتاد و از جهتی  
 دیگران گریه و ناله آغاز کرده بر جوانی آن فاکام و تحمل اقارب و اقوام  
 او می گریستند پس از چند روز رژیم ایران تغییر کرد و عوادتی که  
 تواریخ سائره نشان خواهد داد در ایران بوقوع پیوست مادر شهید  
 محض ادای وظیفه دیانت خود تلنگر افکام بحکومت متبوعه مراجعت نمود.

هر چند جوابهای مساعد از طرف رئیس الوزرای جدید آقا سید ضیاء  
الدین دریافت شد و احکام مؤکده در جلب و مجازات قاتلین صادر گشت  
ولی حکومت کرمانشاه فعالتی در این مقام بروز نداد و قاتلین هم بکربلا  
رفته باز مراجعت کردند و اینک در هر جا بر عمل خود اقرار بلکه  
افتخار مینمایند \* و میرزا یعقوب آخرین شهید دوره \* میثاق است



عکس میرزا یعقوب متحده (شهید) و میرزا یوسف خان وجدانی

## خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غنی نماید که پیش گوئیهای بسیار و انداز و بشارات بی شمار در آیه  
و اقوام اهل بهاء موجود است و بر بسیار از آنها شواهد مثبوت و نصوص  
مضبوطه دارند. بعضی از آنها را جمیع بامور غیر مهمه و عنوانات  
انفرادیه است که در هر موقع و موضعی صریحی و مسموع گشته و این  
بند نگارنده از ذکر بسیاری از آنها صرف نظر مینماید یعنی هر چه  
راجم بقضایای شخصی، و خطابات انفرادیه و کثیری از آنچه از قبیل  
قصه و حکایت و حدیث و روایت است و لو مطابق واقع باشد در اینجا  
نمی نگارد ولی برای تمامیت تاریخ ناگزیر است از اینکه بعضی از  
قضایای مهمه را که مربوط بحوادث غیر منتظره در هر مملکت بوده  
و با اسناد صحیح و شواهد صریحه ثابت و غیر قابل انکار است  
در این جا بنگارد»

سلطان عبدالعزیز عثمانی

مختصین قضیه که قابل تردید و انکار نیست قضیه سلطان عبدالعزیز  
است که قبل از خلع و زوال او در دو لوح از طرف حضرت بهاء الله  
تهدید و انداز شده اول لوحی است مشهور بلوح رئیس که در کتاب  
مبین و مجموعه الواح سلامین درج و در همان سنین اولیه در عجم طبع  
و نشر شده و این لوح در سنه هزار و دوست و هفتاد و پنج هجری  
در ادرنه نازل شده و ابتدای آن لوح این است

بِسْمِ الْاَبِي

يارئيس اصمغ نداء الله الملك المهين القيوم اأوى ينادى بين الارض  
والسما و يدعو الخلق الى المنظر الابي — در اين لوح دو جمله موجود  
كه در يكى بزيان و خسران خود سلطان و در ديگر بتزلزل و اختلاف  
در امور و بيرون رفتن ارض سر يعنى ادرنه از دست سلطان عثمانى  
انذار شده اما الاول اين جمله است يارئيس قد ارتكبت ما يتوخ به  
محمد رسول الله فى الجنة العليا و غرتك الدنيا بحيث اعرضت عن الوجه  
الذى بنوره استضاء الملا الاعلى سوف تجد نفسك فى خسران مبین  
و انحدت مع رئيس العجم فى ضرى بعد اذ جئتكم من مطلع المعظمة  
والكبرياء باصر قررت به عيون المقرين ( مقصود از رئيس در اين لوح  
سلطان عبد العزيز است و مقصود از رئيس عجم ناصر الدين شاه است  
و اما الجملة الثانية اين است ( سوف تبديل ارض البر و ما دونها  
و تخرج من يد الملك و يظهر الزلزال و يرتفع العويل و يظهر الفساد فى  
الاقطار و مختلف الامور بماور على هؤلاء الاشرار من جنود الظالمين  
يعنى زود باشد كه مبديل شود زمين ادرنه و غير آن و بيرون رود از دست  
پادشاه و تزلزل آشكار شود و ناله بلند شود و فتنه در اطراف پديد آيد  
و كارها مختلف گردد بسبب آنچه وارد شد بر اين اسيران از طرف سپاه  
ظلم و عدوان ) و اين جمله چنانكه ملاحظه شد و ميشود در اخبار  
و پيش گوئى و اضحتر از جمله اولى است چه تصريح است بر اينكه ادرنه  
از دست پادشاه بيرون خواهد رفت و اين قضيه پس از پنج يا شش سال  
واقع شد كه ادرنه و اطراف آن از عثمانى مجزى گشت و اما خسران  
سلطان عبدالعزیز هم كه در جمله اولى با آن انذار شده چون مؤيد بالواح  
و آيات ديگر است و لا سيما لوحى كه ايتك در ضد ذكر آن هستيم لهذا  
جای شبهه و ترديد نيست كه حضرت بهاء الله بموجب همین لوح هشتم  
سال و بموجب لوحى كه بعد ذكر مى كنيم پنج سال قبل از ابتلاء و تعلق

سلطان عبدالمعز و عدهٔ بلا و عذاب و خسران و عقاب باو فرمودند  
 و اما لوح ثانی لوحی است که در سنهٔ هزار و دوست و هفتاد و هشت  
 در عکا نازل شده و در مجموعهٔ که بکتاب اقتدار موسوم است در بی  
 بخط مشکین قلم مطبوع گشته و چهل سال است که در دست اهل بهاء  
 و سایرین موجود است \* ابتدای آن لوح این است (هو المالك  
 بالاستحقاق ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که  
 چشم اهل ملاء اعلی باو روشن و منیر است ادنی العباد شمردهٔ غلام  
 از تو و امثال تو توقعی نداشته و نخواهد داشت چه که لا زال هر یک  
 از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرضهٔ ثانی برای  
 احیاء اموات قدم گذارده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح  
 عالم منوط و مربوط بآن هیات کل احدیه بوده از اهل فساد دانسته  
 و مقصر شمرده اند لقد قضی نحیم و سوف یقضی نحیک و تجد نفسك  
 فی خسران مبین الی قوله المعز سوف یاخذکم بقهر من عنده و یظهر  
 الفساد بینکم و یختلف مما لکم اذا تنوحوون و تنضرون ولن تجدوا  
 لا نفسکم من معین : لا نصیر) و باز در قسمت فارسی این لوح می فرماید  
 چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداً التفتات نه نمودید یکی احتراق که اکثر  
 مدینه بنار عدل سوخت چنانکه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته اند  
 که چنین حرقی تا حال واقع نشده معذک بر غفلتتان افزود و هم چنین  
 و با مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی  
 آماده شده زود است که آنچه از قلم امریه نازل شده مشاهده نمائید  
 (انتهی) و این بیانات چنانکه ملاحظه میشود با بعضی از بیانات دیگر  
 که مترادف این بیانات در آن لوح است شامل یک مقام انذار قطعی و تهدید  
 بطبی است که مصداق آن در حق سلطان عبدالعزیز در سنه ۱۲۹۳ ظاهر شد  
 و اگر چه قضیهٔ خلع سلطان عبدالعزیز در تمام السنه و افواہ و کتب و رسائل  
 مشهور و مطبوع و موجود است ولی اصح و اتم از کل شرحی است که

در کتاب احسن التواریخ از تالیفات محمد فرید بیک در ذکراحوال آل عثمان مندرج گشته و مجملی از آن قضیه که عیناً از آن کتاب بفارسی ترجمه شده است اینست که بعد از جنگ ( قرم ) سلطانی عبد العزیز چنانی فهمید که دوری از دول مغریه و الفت بروس بصلاح نزدیک تر و برای سیاست عثمانی مناسب تر است علی هذا معاهده بادولت بهیه بیان آورده محمود ندیم پاشای صدر اعظم نیز وی را در این فکر مساعدت کرده پس سلطان با جنرال اغناتیف سفیر روسی در آستانه کرا را ملاقات کرد و اگر چه او راق رسمیه در کار نبود ولی متواتر آمده که در وضع بیک معاهده هجومی و دفاعی با هم سعی می کرده اند و چون این مشروع شایع گردید در نظر دول اروپا و خصوصاً انگلیس که برای خود مصالح و مقاصدی در شرق دارند خوش نیامد و کارگذاران آنها سرآ و جهرآ در افکار ساده اهل آستانه تصرفاتی بکار برده عبد العزیز را بتبذیر و اسراف و عدم اهلیت برای اداره کردن مهام مملکت مذسوب داشتند تا آنکه وزرای مملکت را بوجوب عزل او اقناع کرده این زمزمه را بگوش بعضی از علماء عثمانی نیز رسانیدند و بانان چنین فهمانند که سلطان میل بتابعیت عادات، الوفه معروفه ایشان ندارد و حفظ شئون اسلامی را مهم نمی شمارد چه در غایتش گاه پاریس حاضر شده تیا ترها و ورقصها تماشا کرده نقود خراجیه اسلامی را در راههای غیر مشروع و هواهای نفسانی خود صرف نموده و مینماید لهذا در میان محمد رشدی پاشای صدر اعظم ثانی و حسین عونی پاشا وزیر جنگ و احمد پاشا قیصرلی وزیر بحریه و احمد مدحت پاشا و خیر الله افندی شیخ الاسلام مشورتی حاصل و آن مشورت بمخام سلطان متواصل گشت نخست شیخ الاسلام را بدادن فتوی مصمم ساختند و چون فتوی از او صادر شد حسین عونی پاشا را بمخام سلطان گذاشتند و شیخ الاسلام و وزراء برای تبعیت و بیعت با سلطان مراد معین شدند پس در روز

دوشنبه ۶ جمادی الاولی ۱۲۹۳ مطابق ۲۹ می ۱۸۷۶ میلادی وزیر جنگ  
 برای محاصره سرای سلطانی بتجهیز سپاه بحریه مشغول شد و سلطان  
 از شبکه های منزل خود می دید که تجهیزات دریائی فراهم شده در حالی  
 که او خبری ندارد بسیار متعجب شد فوراً کسی را برای کسب اطلاع  
 نزد رؤسای قوشونی فرستاد که این تدارکات برای چه و فرمان که مهیا  
 شده سرکردگان جواب مجملی داده گفتند بعضی دواعی موجب این  
 نهضت شده و بفوریت وزراء از سؤال سلطان آگاه کردند و ایشان  
 برای اجرای عملیات خود تعجیل نموده فوری محاصره از طرف خشکی  
 سرایه را بمهدد شریف پاشا گذاردند و او باد و هزار و پانصد نفر سرایه  
 را محاصره نمود و ساجان پاشا رئیس مدرسه حریه را با صد نفر از  
 شاگردانش بکندن درب سرایه امر دادند در ساعت دویم بعد از  
 غروب محاصره از طرف خشکی و دریا کاملاً انجام یافت و در همان ساعت  
 وزیر جنگ سلطان مراد را بمراه خود سوار کرده بمسکریه  
 آورد و در آنجا شیخ الاسلام و شریف عبدالمطلب و تمام اعیان و رجال  
 دولت با او بیعت کردند و این سلطان مراد پسر سلطان مجید بود که  
 در ۲۵ رجب هزار و دویست و پنجاه شش متولد شده بود بالجمله چون  
 امر بیعت اتمام پذیرفت ردیف پاشا را از صورت قضیه آگاه کردند  
 و فتوای شیخ الاسلام را که در خلع سلطان صادر شده بود باورسانیدند  
 تا سلطان ابلاغ کند و او را تحت الحفظ بسرای تو بقیه که برای حبسش  
 آمین شده بود برساند پس ردیف پاشا درب حرم سرآمده جوهر آغا  
 رئیس خواجه سرایان را خوانده بدو تکلیف کرد که بمبد العزیز ابلاغ  
 کند که ملت عزاش کرده اند و من مامورم که او را بسرای تو بقیه برسانم  
 و صورت فتوی را بخواجه داد تا سلطان ارئه دهد و چون این مطالب  
 ابلاغ شد از اول سلطان باور نکرد ولی بالاخره تحقیق کرد و دید  
 عبا کر از جانب بحر و بر چون حلقه انگشتر گردا گرد سرای او را



گرفته‌اند در این هنگام دانست که نام‌آل و تعامل جز با کراه بیرون شدن نتیجه ندارد پس در حالت تسلیم از قصر سلطنت فرود آمده بمحض خروج از قصر سپاه او را محاصره کرد باپسرش عز‌الدین افندی در یک زورق نشاندند و مادر او را در زورق دیگر و زوجات او را با اولاد کوچکش در زورق سومی و جهازات جنگی در اطراف آنها بسیر و حرکت آمده تا همه را بسرای توبقیو رسانیدند و در ساعت یازده شب در بر و بحر توپها بملامت خلع عبد‌العزیز و نصب سلطان مراد پنجم تسلیم شد و شرح وفات او در سرای توبقیو که بزودی بعد از خلع او واقع شد با کیفیت اختلال قوای عقلیه و ابتدالاتی که بعد از خلع بان دچار شده بجزئی اختلافی در کتب تواریخ موجود است و ما این قصیده را همین جا خاتمه داده بذکر قضایای دیگر می پردازیم

### نابلیون سوّم لوئی بناپارت

اما قضیه نابلیون سوّم که مخاطب بخطبات شدید و انذارات اکیده شده و حضرت بهاء الله از ذلت و زوال سلطنت او خبر داده‌اند این است که چون حضرت بهاء الله در ادرنه محبوس بودند قونسولهای دول خارجه مکرر بمحضر ایشان آمدند و شد می کردند و امر ایشانرا بسیار مهم می شمردند و حتی بعضی از قونسولها استدعا نمودند که خود را بتبعیت یکی از دول اروپا معرفی فرمائید تا باشما مساعدت شود و شمارا باروپا برده نهایت احترام مرعی داریم آن حضرت از قبول امتناع فرمودند و خود را مستغنی از این امور شمردند اما از آنجاییکه نابلیون سوّم لاف طرف داری مظلومین را زده بود برای اتمام حجت و کشف حقیقت بتوسط قونسول فرانسه باو پیغام دادند که از سلاطین اسلام سؤال کن مارا بچه گناه در این قطعه رومیلی محبوس و مسجون ساخته‌اند اما نابلیون اهمیتی باین پیغام نداد و جوابی نفرستاد پس در سنین اخیره از اوقات حبس ادرنه که بیشتر الواح سلاطین در آن اوقات

صادر شده لوحی بنام ناپلیون نازل شد و در سنه ۱۲۸۶ هجری آن لوح در تمام ایران و هندوستان منتشر شد و شاید یکسال قبل از ذات وزوال قدرت ناپلیون این لوح باو رسیده و برای او ترجمه شده چه که ذلت ناپلیون در سنه ۱۸۲۰ میلادی مطابق هزار و دو و بیست و هشتاد و هفت هجری رخ نمود و وسیلهٔ ارسال و ایصال این لوح قیصر کتفا کو بود و او پسر قونول فرانسه بود که باحضرت بهاء الله رابطهٔ دوستی و آشنائی کامل داشت و لوح مزبور را بجهت او بایسته فرستادند و او بناپلیون ابلاغ کرد و ابتدای آن لوح این است - أن یاملك پاریس نبی القیس ان لا یدق الذواقیس تالله الحق قد ظهر النافوس الانغم علی هیكل الاسم الاعظم و تدق اصابع مشیة ربك العلی الاعلی فی جبروت البقاء باسمه الابهی كذلك نزلت آیات ربك الکبری نارة اخری لتقوم علی ذکر الله فاطر الارض و السماء فی هذه الايام التي فیها ناحت قبائل الارض كلها و تزلزلت اركان البلاد و غشت العباد غيرة الاحقاد الا من شاء ربك الذبیز الحکیم \* این لوح نیز چون لوح سلطان عبدالعزیز مفصل و مشروح است و مقصود ما بیان این چند جمله است که از اختلاف ممالک او و ظهور ذلت ناپلیون و بیرون شدن ملک از دست وی اخبار و انداز شده اولاً باو خطاب فرموده میفرماید ( یاملك انا سمعنا منك کلمة تکلمت بها اذ سئلتك ملك الروس عما قضا من حکم الغزاة ان ربك هو العلیم الخبیر قلت کنت راقداً فی المهاد ایتظنی نداء العباد الذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود كذلك سمعنا و ربك علی ما اقول شهید نشهد بانك ما ایتظک النداء بل الهوی لانا بلوناک وجدناک فی معزل أعرف لحن القول و کن من المتفرسین انما مانح ان ترجع الیک کلمة سوء حفظاً للمقام الذی اعطیناک فی الحیوة الظاهرة انا اخترنا الادب و جعلناه سجیة المقربین انه ثوب یوافق النفوس من کل صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیكله و یل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم

لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله وراء ظهرك اذ ارسل اليك  
 من لدن عزيز حكيم انا بلونك به ما وجدناك على ما ادعيت قم وتدارك  
 ما فات عنك سوف تفنى الدنيا وما عندك وسيبقى الملك لله ربك ورب  
 آباءك الاولين) یعنی ای پادشاه فرانسه ما شنیدیم از تو کلمه را که بآن  
 تکلم کرده بودی هنگامی که پادشاه روس از سبب و حکمت جنک  
 از نوسئوال کرد و خدای تو دانا و خیر است گفتی در جواب که من  
 خوابیده بودم بر فراش خود ندای بنده گان مظلومی که در بحر اسود  
 غرق شدند مرا بیدار کرد و این کلمه تورا ما شنیدیم و خدای تو بر این  
 گفته من شاهد است \* گواهی می دهیم که ندای مظلومین تورا بیدار  
 نکرد بلکه هوای تو تورا بر جنک تحریص نمود بجهت اینکه ما تورا  
 آزمودیم و بر کنار یافتیم \* بشناس سخن قول را و صاحب فراست و هوش  
 باش ما دوست نمیداریم که کلمه زشتی بسوی تو بفرستیم برای پاس  
 مقامی که در این زنده گانی ظاهر بتوعطا کرده ایم بدرستی که ما ادب  
 را اختیار کرده ایم و آنرا سحبه مقربین قرار داده ایم ادب جامه ایست  
 موافق اندام کل نفوس از کوچک و بزرگ خوشا بحال کسیکه ادب را  
 زینت هیكل خود قرار دهد و بدابحال کسیکه بی بهره شود از این  
 فضل عظیم اگر تو صاحب آن کلمه بودی ( یعنی طرف داری مظلومین  
 کتاب خدا را پشت سر نمی انداختی زمانی که فرستاده شد بسوی تو  
 از نزد خدای ارجمند دانا بدرستی که آزمودیم تورا بآن کتاب نیافتیم  
 تورا بر آنچه ادعا کرده برخیز و تلافی کن آنچه را از توفوت شده  
 زود است که فانی شود دنیا و آنچه نزد تو است و باقی ماند ملک از برای  
 خدا پروردگار تو و پروردگار پدران پیشین تو) پس از این آیات خبر  
 از انقلاب فرانسه و ذلت ناپلیون داده چنین میفرماید بما فعلت یختلف  
 الامور فی مملکتک و یخرج الملك من کفک جزاء عملک اذن تجهد نفسك  
 فی خسران مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل هناك الا بان تقوم علی

نصره هذا الامر وتبمع الروح في هذا السبيل المستقيم اعزك برك المعمرى  
 انه لا يدوم وسوف يزول الا بان تتمسك بهذا الجبل المتين قد نرى  
 الذلة تسمى ورائك وانت من الغافلين ينبغى لك اذا سمعت النداء من  
 شطر الكبرياء تدع ما عندك و تقول لبيك يا الله من في السموات والارضين  
 يعنى بسبب آنچه كردى مختلف خواهد شد امور در مملكت تو و بيرون  
 خواهد رفت ملك از دست تو و اين است جزاى عمل تو در آن هنگام  
 خواهى يافت خود را در زيان و ضرر آشكار و فرا خواهد گرفت  
 انز شها و انقلابات تمام قبائلى را كه در مملكت تواند مگر آنكه برخيزى  
 براى نصرت و يارى اين امر و پيروي كنى روح الله را در اين راه  
 راست آيا عزت تو مغرور كرد تو را قسم بجان خودم كه اين عزت باقى  
 نماند و همين زودى زائل و بر طرف خواهد شد مگر اينكه چنگ  
 بزنى باين ريسان محكم (يعنى شريعت بهائيه) براستى مى بينيم ذلت  
 و خواري را كه مى شتابد از قفاى تو و تو از ان غافلى سزاوار تو بود  
 كه چون نداء كبريائى حق را شنيدى و اگذارى آنچه را نزد تو بود  
 و بگوئى لبيك اى خداى اهل آسمانها و زمينها (انتهى) و اخبارى كه  
 از امور آتیه در اين آيات مذکور شده چنانكه ملاحظه ميشود از انذار  
 لوح سلطان عبد العزيز واضح تر و روشن تر است و چند ان واضح  
 و صريح است كه هيچ تعبير و تلويحى با ذراه ندارد بطور يقين بزوال  
 سلطنت ناپايونى انذار و بطريق حتم از ذلت او اخبار شده و اما شرح  
 ترقى و تنزل ناپليون سوم در كتب نواريخ مندرج و ما را چند ان احتياج  
 بتكرار آن نيست ولى ناگزيريم از اينكه تا آن اندازه كه مربوط  
 بتاريخ ما است اشاره کرده باشيم تا قارئین محترم متذکر شوند كه چگونه  
 خداى متعال كوكب اقبال او را باوج ترقى رسانيد و در عين ترقى  
 و صعود در حالتى كه هيچ عقلى تنزل و هبوط او را تصور نمى كرد بفته  
 او را بخصيض مذلت كشانيد و بموجب همین خبرى كه حضرت بهاء الله

داده بود حوادث غیر منتظره رخ داد و کوب عزت ناپلیون رو با قول نهاد — این ناپلیون همین ناپلیون است که مدتی در حبس فلیپ لوئی هیجدهم بسر برد و کسی را گمان نبود که بمقام ناپلیونی نائل گردد و بمحل از این مقدمه این است که چون بنا برارت ناپلیون اول در سنه ۱۸۱۵ میلادی در جنگ دارتو شکستی فاحش خورد دانست که دیگر بخت سر مساعدت با او ندارد و سنگی در ترازوی اقتدارش نمیگذارد بنا بر این کوشش کرد که پسر و ولیعهد خود را بامم ناپلیون ثانی بمقر امپراطوری فرانسه جلوس دهد اما دول متحده اروپا نپذیرفتند وزیر بار قبول نرفتند بلکه او را نزد جدش امپراطور اطریش فرستادند و تاج امپراطوری را بر سر لوئی هیجدهم نهادند و چون پسر او در سال ۱۸۲۲ بمرض سل در گذشت بموجب قانونی که ناپلیون اول بامضای ملت وضع کرده بود رتبه ولیعهدی بلوئی برادر زاده این ناپلیون اختصاص یافت و این لوئی که مقصود ما است و اخیراً بناپلیون سوم معروف شده در همان بادی امر در صدد برآمد که مقدمات وصول بمقام ارچند ناپلیونی را فراهم نماید پس بتالیف و انتشار کتب پرداخت و نشر اوراق را وسیله ترقی خود شناخت و ضمناً وسائل دیگر برانگیخت و نقشه های عدیده ریخت ولی هیچ یک مفید نیفتاد بلکه نتیجه معکوسی داد چندانکه لوئی فلیپ او را تبعید کرد ولی او از پانزدهم و در امید بروی خود ایسته شب و روز بکار خود مشغول بود و چون مادرش در سویس وفات کرد مجدداً باحرارتی زائد الوصف بتمهید وسائل پرداخت تا آنکه بمحکم لوئی فلیپ گرفتار و محبوس شد و تا مدت شش سال حبس او طول کشید پس از آن پدرش سرریض و مشرف بموت شد از فلیپ در خواست نمود که او را اجازه دهد تا در آخرین نفس پدر خود را ملاقات نماید و در صورت وفات ویرا کفن و دفن کرده بمحبس مراجعت نماید ولی لوئی فلیپ او را اجازه نداد و او ناچار

طرح فرار ریخت و پونسائی از محبس بگریخت و بالباس مبدل بجانب بلژیک و انگلستان روانه شد و چون فلیب از فرار او مستحضر شد از دولت بریتانیا تقاضا نمود که او را گرفته محبوس دارد و دقیقه آزاد و مطلق المنان نگذارد بالجمله مملکت انگلستان محبس ثانوی او شده تا آنکه فرانسه دچار انقلاب و اختلال شد و ماده شورش مستعد انفجار گشت چه لوئی فلیب وقتی بمیل و اراده ملت نمی گذاشت و در قوانین انتخابات اصلاحی منظور نمیداشت باری روز بروز کار هیجان ملت بالا گرفت و فلیب از عهده اتحاد ایران شورش و هیجان بر نیامده بانگلستان فرار کرد و پس از فرار او فرانسه جمهوری شد و زمام امور بکف کفایت این لوئی که ناپلیون سوم باشد و برادر زاده ناپلیون اول مفوض و موکول گشت و او هم خود را باصلاح مفسد مصروف داشت طولی نکشید که امور بر محور مطلوب دائر شد و اساس انقلاب ویران و باثر گشت پس بافتتاح مدارس و پرداخت و دوائر دولتی را منظم ساخت و دم بدم بر عظمت و شوکت افزود تا در سنه ۱۸۵۲ که رسماً امپراطور شد و بر جمیع سلاطین برتری یافت و فرانسه را میزان سیاست اروپا ساخت و در سنه ۱۸۵۶ بواسطه رشادتی که قوشون فرانسه در تسخیر سواستاپول بخرج دادند کنگره دول که در وینه تشکیل میشد بفرانسه انتقال یافت و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و نه این ناپلیون با امپراطور اطریش جنگیده بر او غالب گشت و ایالات مغربه را گرفته با ایتالیا داد و در عوض دو ایالت از ایتالیا گرفته ضمیمه فرانسه نمود و در سنه ۱۸۶۰ بمعیت قوشون انگلیس با چین بجنگید و بر او استیلا یافت و در هزار و هشتصد و شصت و دو مکزیک را متصرف شده حکومت آن را به برادر امپراطور اطریش واگذار کرد مختصر ستاره اقبال او روز بروز در اوج ترقی بود و کوچک سعادتش در اعلی درجه بلندی لمعان مینمود تا آنکه غرور

او را فرا گرفت چندانکه همه عالم را قرینه تصور نموده خود را برای  
 کدخدائی آن اجل و اعلی می شمرد و اخیراً با مسردیانت بی اعتنا شده  
 بنام خدا استهزاء می کرد پس حضرت بهاء الله چنانکه دانسته شد به  
 پیام و ارشال رسائل و الواح اوزا متذکر فرمود ولی او تنبهی بخورد  
 راه نداده در بحر غرور خویش فروماند تا آنکه ناگهان ابواب ذلت  
 بوجه او مفتوح و نسائم ابتدال مرتوح گشت در سال هزار و هشتصد  
 و هفتاد و نین فرانسه و پروس و بلوک جزء آلمان نیز از جنک مشتمل گشت  
 و سبب این جنک آن بود که در هزار و هشتصد و شصت و هشت شورش  
 در اسپانیول شروع شد و خلع ملکه آنجا بوقوع پیوست و پس  
 از کشمکشهای زیاد لیوبولا پروس را برای سلطنت نامزد کردند این  
 خبر ناپلیون را آشفته کرد چه میدانست که این انتخاب باعث اتحاد  
 پروس شده میزان سیاست اروپا را بهم خواهد زد و فرانسه را بمخاطره  
 خواهد انداخت پس مهبای اعلان جنک به پروس شد و اگرچه انگلیس  
 برای رفع این اغلان کوشش بسیار کرد ولی مفید نیفتاد در سال هزار  
 و هشتصد و هفتاد و آتش حرب در نهایت درجه اشتداد بین ناپلیون  
 و ویلهلم اشتعال یافت و اگرچه در جنک اول ناپلیون فاتح شد ولی  
 بعداً شکستهای فاحش متوالیاً بر او وارد و کار بجائی رسید که قشون  
 آلمان از همه طرف ناپلیون و سپاهش را احاطه کرد و بالاخره ناپلیون  
 از اضطرار تسلیم شد و ویلهلم او را با هشتاد هزار نفر فرانسیسی  
 نموده در دستقالی که از ایالات آلمان است محبوس ساخت و باذاتی  
 از این جهان درگذشت که نظیر آن برای هیچیک از مملوک و مملوک  
 واقع نشده است

### حتمین برلین

برارباب علم و هنر و اصحاب تاریخ و سیر معلوم و میرهن است که  
 بعد از غلبه دولت آلمان و مغلوبیت فرانسه در معنی و حقیقت شوکت

و عظمت ناپلیونی منتقل بوجود ویلهم قبصر آلمان گردید و در غرور سلطان آلمان جای ناپلیون فرانسه را گرفت و هر یک از دول اروپا تنها رقیب قوی پنجه را که در مقابل خود می دیدند و از او در اندیشه بودند دولت آلمان بود و اخیراً از جندی و نیرومندی او بمقامی رسید که پیش بینهای دنیا او را بر کل دول غالب و قاهر می دیدند و از سال ۱۸۷۰ میلادی تا ۱۹۱۴ که اعلان جنگ بین المللی شد در این مدت چهل و چهار سال پیوسته اقتدارات آلمان دول اروپا بلکه تمام دنیا را تهدید میکرد و کمتر تصور میشد که اگر جنگی در عالم رخ دهد کمتر لطمه بر دولت آلمان وارد شود اما حضرت بهاء الله نه از برای محبت بادولتی و عداوات بادولت دیگر بلکه فقط برای اظهار علم و احاطه خویش و اتمام حجت بر من علی الارض بعکس تصور دانایان عالم و اعم چهل سال قبل از حدوث جنگ بزرگ دنیا در چند ایه مترادفه از کتاب اقدس از حنین برلین و خون آلود شدن کنارهای نهر رین و ضمناً از فلاکت و مصیبت زده گی ممالک آلمانیا و عثمانیه اخبار و انذار فرمود چه واضح است که کتاب اقدس در سنین اولیه از ورود عکا نازل شده و در همان اوقات مطبوعاً در تمام روی کره منتشر گشته و این کتاب کتاب احکام و ام البیان آن قدوه نام است و منصوصات آن بر کل حجت و مرجع تمام ملت است و مجموع بیانات انذاریه این است ( قل یا مملک برلین اسمع النداء من هذا الهیکل المبین انه لا اله الا الله انا الباقی الفرد القدیم ایاک أنت بمنعک الغرور عن مطلع الظهوراً و محجبتک الهوی عن مالک العرش و الثری كذلك ینصحک القلم الاعلی انه هو الفضال الکریم اذ کر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً این هو وما عنده انتبه ولا تکن من الراقدین انه نبذ لوح الله و رائه اذ اخبرناه بما ورد علینا من جنود الظالمین لذا اخذته الذلّة من کل الجهات الی ان رجع الی الرتب بنحمران عظیم یا مملک



تفکر فيه واما لك الدين - خذروا البلاد وحكموا على العباد قد انزلهم  
الرحمن من القصور الى القبور اعتبر فكن من المتذكرين انا ما اردنا  
منكم شيئا انما نتصحك لوجه الله ونصبر كما صبرنا بما ورد علينا منكم  
ياممشر السلاطين ) يعنى بگو ای پادشاه برلین بشنو ندای حق را از این  
هیكل که آشکاراست او می گوید نیست خدائی مگر من که بانیم  
ویکتا و قدیم مبادا ای پادشاه باز دارد تو را غرور از تابش گاه ظهور  
یا پرده شود خواهش نفس تو را از مالک بلندی و پستی چنین نصیحت  
میکند تو را قلم اعلى و براستی که او بخشنده و کریم است \* یاد کن کسی  
را که شان او از تو عظیمتر بود و مقام او از تو بزرگتر ( یعنی ناپلیون )  
چه شد و آنچه داشت آگاه شو و از خوابندگان مباش بد رستی که  
او ( یعنی ناپلیون ) لوح خدا را پشت سر افکند هنگامیکه او را  
خبر دادیم با آنچه وارد شد بر ما از سپاه ستمگاران \* از برای این ( یعنی  
برای اینکه لوح الهی را پشت سر افکنده اعتنا نکرد ) از هر  
طرف ذلت و خواری او را فرا گرفت تا اینکه بازبان بزرگ بخاک پنهان  
شد \* ای پادشاه ( آلمان ) تفکر کن در او و در امثال و اقربان خودت  
آنها که به تسخیر بلاد پرداختند و بر عباد فرمان میدادند خدای رحمان  
ایشان را فرود آورد از قصرها بقرها عبرت بگیر و متذکر باش ما چیزی  
نخواستیم از شما و جز این نیست که پند میدهیم شما را برای خاطر  
خدا \* چنانکه صبر کرده ایم باز هم می شکیم با آنچه وارد شد  
بر ما از جانب شما ای گروه پادشاهان ( انتهي ) پس از آن چند آیه  
در ذکر ملوک و رؤسای آمریکا و خطاب بگروه وزراء و امراء نازل  
و باز رجوع بموضوع فرموده از روم شروع و به برلین ختم میفرماید  
و این است عین آن آیات اندازیه و اخباریه ( یاممشر الروم نسمع بینکم  
صوت البوم ) أخذکم سکر الهوی ام کنتم من الغافلین یا أيتها النقطه  
الواقعة فی شاطیء البحرین قد استقر عليك کرمی الظلم و اشتعلت فیک

نار البغضاء علی شان نوح بها الملاء الاعلی والذین یطوفون حول کرسی  
رفیع نری فیک اجاهل یحکم علی العاقل والظلام یفتخر علی النور وانک  
فی غرور مبین اغرتک زینتک الظاهره سوف تفتی ورب البریة وتنوح  
البنات والارامل وما فیک من القبائل کذلک ینبئک العلم الخبیر یا شواطی  
نهر الرین قد رأیناک منقطاة بالدماء بما سل علیک سیوف الجزاء ولک  
صره آخری وانسمع حنین البرلین ولو أنها الیوم علی عز مبین یعنی ای  
اهل روم می شنویم میان شما صدای بوم یعنی جغد را (مقصود) از بوم  
یا جغد در این جمله سلطان عبد الحمید است که در وقت نزول ابن آبه  
فرمان فرمای مملکت بود و از این کلمه "جغد استعاراتی مفهوم میشود  
چه جغد خرابه نشین است و این کنایه از خلع و خرابه نشینی سلطان  
عبد الحمید تواند بود و یا خرابی مملکت روم که مقرر سلطنت او بوده بعد  
از آن می فرماید ای اهل روم آیامستی هوای نفس شمارا فرا گرفته  
یا آنکه از بغلت کنندگانید پس خطاب باسلامبرل فرموده میفرماید  
ای نقطه که در کنار دودریا واقع شده بر تو کرسی ظلم قرار گرفته  
است و در تو آتش کینه بر افروخته است (۱) بقسمی که اهل عالم بالا  
وطائفتان اطراف کرسی رفعت ( یعنی مردم بلند همت و نیک فطرت )  
بسبب این ظلم و ستم نوحه و ندبه می کنند ( ای اسلامبول ) می بینیم  
در تو جاهل بر عاقل فرمان می دهد و ظلمت بر نور افتخار می کند  
و تو بغروری آشکار دجاری آبا زینت ظاهره تو تو را مغرور کرده است  
قسم عبرتی امم که بزودی این زینت فانی خواهد شد و زنان و دختران

(۱) از غرائب اینکه میرزا مهدی خان رد کتاب باب الابواب این  
آیات را ذکر کرد تا سلطان عبد الحمید را برضد امر غضبناک سازد \*  
این نتیجه اخذ نشد ولی بالعکس نتیجه مطلوبه برای بها ثا از اخذ شده  
براینکه بشهادت منکر و مدعی این انذارات شدید بسنین عدیده  
قبل از وقوع در ام الكتاب ثبت گشته

و قبائلی که در تو ساکنند بنوحه و ندبه خواهند آمد چنین خبر میدهد  
 تو را دانای آگاه ای کتاره های نهر رین (سرحد فرانسه و آلمان)  
 دیدیم تو را که بخون پوشیده شدی بسبب شمشیرهای جزائی که بر تو  
 کشیده شد (اشاره بجنگ بین ناپلیون و ویلهم) و مرتبه دیگر نیز  
 پوشیده بخون خواهی شد (خبر از جنگ بین المللی) و می شنویم ناله  
 بر لیز را اگر چه امروز در عزتی آشکار است انتهی

بهاثیان گویند انسان عاقل باندکی تعمق و انصاف چاره ندارد دجز  
 اینکه اعتراف کند که صدور این آیات و کلمات و ظهور مصادیق این  
 انذارات جز از مقام وحی و الهام نتواند بود چه در وقتی این آیات  
 صادر و نازل شده که در عالم ذکری از جنگ عمومی نبوده و احدی  
 زوال و اضمحلال هیچ سلطانی را تصور نمی نموده و حضرت پناه الله  
 در حالتیکه در سجن عکا مسجون و قلعه بند بوده و بهیچوجه وسائل  
 راحت و ختی کسب اخبار فراهم نبوده و با احدی از مامدارن امور مهمه  
 دنیا مربوط نبوده و در هیچ مدرسه و دارالفتوئی قدم نهاده بصرف  
 فطرت خداداده در متون اوراق کلماتی و دیبه نهاده که عقول عقلاء  
 و بلغاه از بلوغ بغایت القصوای فهم آن عاجز بوده تاچه رسد باتیان  
 مثل آن چه نه تنها آن حضرت در امثال این آیات انذاراتی فرمود  
 بلکه در الواح کثیره قریب پنجاه سال قبل از حدوث حادثه جنگ  
 مهیب دنیا بدان انذار و اخبار فرموده و عالم را بحوادث مهمه و فجایع  
 عظیمه تهدید نموده اسرا و رؤسای ارض را بصلح اکبر و صلح عمومی  
 و تاسیس محکمه کبری دعوت فرموده و پس از اتمام حجت از آنجا که  
 علم او بر امور کلیه عالم احاطه داشته و آگاه بوده است که بالاخره  
 این جنگ واقع خواهد شد و در مملکت آلمان و عثمانی ناله های  
 مصیبت زده گی بلند خواهد شد این است که بطور حتم و یقین نه از  
 روی حدس و تخمین با مور مذکور در آیات مسطوره اخبار فرموده

و این امور چندان از اذهان بید بود که بعد از چهل سال از نزول این کلمات چون در سنه هزار و سیصد و سی و دو هجری افق سیاست دنیا تیره و مظلم گشت و عاصفات قهر و عناد وزیدن گرفت و گردباد مخالف مخاصمت بین دول اروپا مرتفع شد و ایران حرب عالم سوز مشتمل گشت منکرین این امر که انذارات مذکوره را در کتاب دیده و یاشنیده بودند بنای طمن و استهزا بر بهائیان نهادند خصوصاً در سنین اولیه جنک که فتوحات متوالیه نصیب دولت آلمان شد اعدای این حزب فوق العاده زبان طمن باز و سخریه و استهزاء آغاز نمودند و از طرفی نزد طرفداران و مامورین دولت آلمان سعایت و شکایت ساز کردند که بهائیان منتظر چنین برلینند و خون آلود شدن کناره های نهر رین \* با آلمان مخالفند و با عثمانی غیر مؤالف تا اینکه بعضی از مامورین رسمی دولت آلمان در ایران از نماینده گان و ایادی امر توضیح خواست و آنها پاسخ دادند که بهائیان با هیچ دولت و ملتی الفت و کلفتی مخصوص ندارند و تمام را بنده گان یک خداوند می شمارند و همواره ناظر باین بیانند که حضرت بهاء الله میفرماید ای اهل عالم همه باریک دارید و برك يك شاخسار بلی حضرت بهاء الله برای اظهار علم و احاطه خویش و اتمام حجت بر هر بیگانه و خویش متجاوز از چهل سال است که در کتاب اقدس از چنین برلین و خون آلود شدن سواحل نهر رین و ظهور زلازل ناگهانی در بلاد عثمانی اخبار فرمودند و شما میدانید که علم به چیزی و اخبار از امری سبب وقوع و حدوث آن نخواهد شد هر گاه این خبر واقع شد فقط احاطه علمیه آن حضرت را ثابت می نماید و اگر معاذ الله واقع نشد نفع و ضرری از يك چنین بیانی حاصل نخواهد گشت بالجمله مامورین ساکت شدند و غبار تعرض فرو نشست و بیشتر مردمی که بحقیقت بهاء الله متیقن نبودند اخبار مذکوره را در دل خود تصدیق نمی نمودند تا آنکه ناگهان کوکب

بلند اختری قیصر آلمان رو بغروب نهاد و در عین فتح و ظفر بفتنه  
 و بلهلم منہزم و مغلوب گشت و تا این ساعت هنوز ناله بر این بلند است  
 و بعد از آنکه چند سال از مشارکہ جنک گذشتہ هنوز اصلاحات  
 آلمان و عثمانی حاصل نگشتہ و در این جا لازم است بگوئیم کہ نہ تنها  
 حضرت بہاء اللہ سلطان عثمانی و آلمان را بخطابات شدیدہ مخاطب ساخته  
 بلکہ در لوحی کہ مشہور است بلوح ملوک از قوانین تمام سلاطین  
 اظہار ملال فرمودہ و کل را بہ بیانات نصیحہ و اندازہ بہ مخاطب فرمودہ  
 چنین می فرماید

چند آیه از لوح ملوک

اتقوا الله أيها الملوك ولا تتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما  
 أمرتم به في الكتاب ولا تكونن من المتجاوزين أيًا كم ان لا تظلموا  
 على احد قدر خردل واسلكوا سبيل العدل وانه لسبيل مستقيم ثم  
 اصالحوا ذات بينكم وقللوا في العساكر ليقول مصارفكم وتكونن من  
 المستريحين وان ترفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش  
 الا على قدر الذي تحرسون بها بلدانكم وممالكم اتقوا الله ولا تسرفوا  
 في شيء ولا تكونن من المرففين وعلما بانكم زدادون مصارفكم في  
 كل يوم وتحملونها على الرعية وهذا فوق طاقتهم وان هذا ظلم عظيم  
 اعدلوا أيها الملوك بين الناس وكونوا مظاهر العدل في الارض وهذا  
 ينبغي لكم ويليق لسانكم لو أنتم من المنصفين أيًا كم ان لا تظلموا على  
 الذين هاجروا ودخلوا في ظلكم اتقوا الله وكونوا من المتقين لا تظلمنوا  
 بقدرتكم وعساكركم وخزائنكم فاطمئنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به  
 في اموركم وما النصر الا من عند بنصر من يشاء بجنود السموات  
 والارضين ثم اعللوا ان الفقراء أمانات الله بينكم أيًا كم ان لا تخانوا في  
 اماناته ولا تظلموهم ولا تكونن من الخائنين سئسئلون عن امانته في  
 يوم الذي تنصب فيه ميزان العدل ويعطى كل ذي حق حقه ويوزن

فيه كل الاهمال من كل غنى وفقير وان لن تستمعوا بما انصحناكم  
 في هذا الكتاب بلسان بدع مبين ياخذكم المذاب من كل الجهات  
 وياتيكم الله بعدله اذا لا تقديرون ان تقوموا معه وتكونن من العاجزين  
 فارحموا على انفسكم وانفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله في لوح  
 قدس منيع الذي قدر فيه مقادير كل شئ. وفصل فيه من كل شئ  
 تفصيلا وذكري لعباده الموقنين ثم استبصروا في امرنا وتبينوا فيما ورد  
 علينا ثم احكموا بيننا وبين اعدائنا بالعدل وكونوا من العادلين وان لن  
 يمنعوا الظالم عن ظلمه ولن تأخذوا حق المظلوم فبأى شئ تمتمخرون  
 بين العباد وتكونن من المفتخرين أ يكون افتخاركم بأن تأكلوا وتشربوا  
 وتجمعوا الزخارف في خزائنكم او التزين باحجار حر وصفر ولو لو  
 بيض ثيابن ولو كان الافتخار بهذه الاشياء الغانية فينبغي للتراب بأن  
 يفتخر عليكم لا نه يبذل وينفق عليكم كل ذلك من مقدر قادر وقدر الله  
 كل ذلك في بطنه ويخرج لكم من فضله اذا فانظروا في انفسكم ولا  
 تدعوا احكام الله بينكم مهجورا وتكونن من الراشدين ( يعنى پرهيزيد  
 خداراى گروه پادشاهان و تجاوز نکنید از حکمهای الهی پس پیروی  
 کنید فرمانی را که برای شما آمده است در کتاب الهی و تجاوز نکننده نباشید  
 مبادا ظلم کنید بر احدی بقدر خردلی بلکه راه عدالت را به پیمائید  
 که آن راه راست است پس اصلاح کنید میان خودتان و کم کنید  
 لشکرهارا تا کم شود مصارف شما و در استراحت باشید و اگر اختلاف  
 را از بین خود بردارید هرگز محتاج نخواهید شد بزیردتی سپاه مگر  
 بقدری که بلاد و ممالک را با آن حراست نمائید ( یعنی داخله را امنیت دهید)  
 پرهیزید خدارا و اسراف نمائید و میدانیم که شما همه روزه مصارف  
 را زیاده خواهید کرد و آنرا بر رعیت تحمیل مینمائید و حال آنکه فوق  
 طاقت رعایاست و براستی این ظلم عظیمی است عدالت کنید ای پادشاهان  
 در میان مردم و در زمین محل ظهور عدل باشید این سزاوار است

بذل و اتفاق میکند و خدا همه را در شکم او قرار داده و از شکم او برای شما بیرون میآورد و حال در شان خودتان نظر کنید و چیزی که بآن مباحث میورزید اگر از صاحبان نظرید \* پس سوگو کنند بآن خدائیکه حقیقت ممکنات در قبضه قدرت اولست که نخر برای شما نیست مگر آنکه پیروی نمائید سنن و رویه الهیه را و احکام خدا را میان خودتان معطل نشدید و از صاحبان رشد و هدایت محسوب شوید (انتهی)

این لوح نیز لوح عظیمی است که نزدیک هزار بیت کتابت دارد \* آقا محمد حسن خادم که اصلاً از اهل قاهان قم است و پدرش از شهدای اولیه امر و خودش از ایام دار السلام الی الآن همه جا همراه و از خدام حضور بوده حکایت کرد که لوح ملوک بآن عظمت در مدت شانزده دقیقه نازل شد \* باری این لوح عظیم هنگامی در عکا نازل شده است که تمام سلاطین در نهایت شوکت و اقتدار بودند و حضرت بهاء الله بصورت ظاهر اسیر و در تحت سلاسل و زنجیر و هر گاه لوحی نازل می شد شیخ سلمان که اوراپیک امین گفتندی بازحات زیاد بایران می رسانی و مکرر با الواحش گرفتار شد و در شکنجه افتاد و حتی معروف است که یکمرتبه از خوف جان خود دسته از الواح را بخورد اما از غرائب اینکه هنگامیکه این لوح نازل شد و بتوسط شیخ بایران می آمد از راه اسلامبول عبور نمود و لدی الورود شناخته شد و ماورین سفیر کبیر میرزا حسین خان او را گرفته بسفارت خانه بردند و او مجال نیافت که الواح خود را مخفی کند و جمعی از سفرای خارجه در منزل میرزا حسین خان سفیر کبیر ایران مهمان بودند چون شیخ را با وراق و الواح حاضر کردند در میان اسباب او این لوح ملوک بدست آمد چون میرزا حسین خان قسمتی از این لوح را بر خواند اسباب حیرت و شگفت شد و انگشت عبرت بدندان گرفت که این شخص کیست و این کلمات چیست که قدرت است که بسلاطین چنین خطابات شدید

نماید و تا کیدات ا کیده فرماید و چون سفر ابر مضمون شطری ازان آگاه شدند طالب ترجمه و استنساخ گشتند و هر يك سوادى ازان را گرفته بترجمه پرداختند و شیخ را با الواحش رها کردند و شك نیست که در آن وقت این انذار و اخبار را که می فرماید ستسئلون عن امانته فی الیوم الذی ینصب فیہ میزان العدل تا آنجا که و تکونن من العاجزین همه را حمل بر قضایای اخرویه می کردند \* کرا تصور آن بود که روزی بیاید که برای نیکلا امپراطور روس مسئولیت واقع شود و او در مقابل هیجان فقرا عاجز گردد و کرا تصور آن بود که قیصر آلمان بمالک دیگر فراری شود و کرا تصور آن بود که پادشاه بلژیک باعائله اش پیاده رو بانگلستان نهند و برای ایشان در انجا اعانه جمع شود و کرا تصور آن بود که سلطان ایران برای مشروطیت خلع و در ممالک سائره سرگشته و پریشان ماند و کرا تصور آن بود که سلطان عبدالحمید خرابه نشین شود و کرا تصور آن که سلطان نمسه در مشکلات افتد چندانکه از غصه بمیرد و کرا تصور آن بود که حتی اخیراً خلافت از خاندان سلاطین آل عثمان منزع گردد حال مشاهده می کنیم که بفاصله پنججاه سال تمام این وقایع واقع شده و حتی سلاطین موجوده نیز امنیت ندارند و زود است که مصداق این بیان مبارک که در لوح خود شیخ سلمان است ظاهر گردد

### ﴿ قوله العزيز ﴾

از جمله علامات بلوغ دنیا آنست که نفسی تحمل امر سلطنت نماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انذار دین الله حمل این ثقل اعظم نماید و نیکو است حال او که لب الله و اسره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و تحمل این مشقت نماید



## بیان مبین

چون حضرت عبد البهاء خلیفه منصوص حضرت بهاء الله و سرگز  
عهد آنسروراست لهذا از قلم و اسان آن حضرت نیز بر طبق آیات و آثار  
پدر بزرگوارش بیاناتی تراوش کرده که مانند آثار آنسرور شکفت  
آوراست من جمله در سفر امریکا در سنه یک هزار و سیصد و می هجری  
که هنوز از جنگ بین المللی خبری نبود گزارا در مجامع امریک فرمودند  
که دنیا مانند جبهه خانه شده و وقتی میفرمودند اروپا چون جبهه خانه  
مملو شده است از آلات التهایه و مستعد انفجار است بشراره منفجر  
خواهد شد و در مقامی سؤال میشود از آن حضرت که آیا جنگ عمومی  
حتی الوقوع است میفرمایند البته واقع خواهد شد و حتی سؤال  
میشود از آنحضرت که از کجا شروع میشود میفرماید این جنگ در  
اروپا واقع خواهد شد ولی پرتو آن قطعات دیگر را نیز احاطه مینماید  
نگارنده شنیدم میفرمودند مثل ساعتی که آنرا کوك کنند  
اگر بعضی چرخهای آن بخوانند که کار نکنند نمیتوانند بلکه  
چرخهای دیگر آنرا بکار میاندازند بهمین قسم ساعت جنگ عمومی  
طوری کوك میشود که بعضی از دول با کمال بی طرفی و بی میلی بچنگ  
باز چرخ وجودشان بکار خواهد افتاد و در مصائب جنگ شریک  
خواهند شد و آنچه مسلم است اساساً حضرت عبد البهاء که چند سال  
قبل از جنگ مسافرت با اروپا و امریک فرمودند و مشقت این سفر  
عجیب را تحمل نمودند یکی از حکم و علل این مسافرت آن بود که  
در مجامع و بتوسط اطق و خطابه بل بواسطه رسائل و جرائد حجة را  
بر اهل عالم تمام نمایند و این ندارا گوشزد کل ملل و دول فرمایند که  
عالم در خطر عظیم است چنانکه در خطابه های ایشان مطبوعاً موجود  
است که کل ملل و دول را انذار و اخبار فرموده بالاخره با اتحاد ناز  
ضغینه و بغضا دلالت میفرماید و بصلح عمومی و تشکیل محکمه کبری

و عدالت خانه عظمی دعوت مینماید و شرح این قضایا در رسائل عدیده  
 بالسن مختلفه منتشر است و من جمله بعضی از آنها در کتاب بدائع الآثار  
 که مشتمل بر شرح مسافرت آن حضرت است طبع و نشر شده برخی  
 دیگر در اوراق یومیه و در مطالب متنوعه مندرج گشته مثلاً یکی  
 از اندازات آن حضرت در طی سئوالات مستریمی است که از امریکا  
 به هندوستان مأمور تبلیغ بوده در مراجعت از هند در عکاء از حضرت  
 عبدالبهاء سئوالاتی نموده و این قضیه قبل از سفر حضرت عبدالبهاء  
 واقع شده من جمله از سئوالات او از کیفیت خبردانیال است در تورات که  
 میفرماید خوشا بحال کسانی که روزهای سیصد و سی و پنج برسند  
 مستریمی بتصور اینکه در سنه یک هزار و سیصد و سی و پنج تمام  
 امور دنیا اصلاح خواهد شد و راحتی عظیم نوع بشر را احاطه خواهد  
 کرد اما بعکس تصور او در جواب میفرماید بعد از این تاریخ هیچان  
 عظیم واقع خواهد شد و خلاصه اینکه جنگهای مهیب و زلزلهای  
 عجیب واقع میگردد و هر گونه حادثه رخ خواهد داد چندانکه  
 در پاره از نقاط آثار تاریخی بکلی محو خواهد شد و بالاخره مفهوم بیان  
 اینکه خلق دنیا ثلث و ثلثان خواهد شد باری بیان مفصل است مراد  
 اینکه بسیاری از اخبارات و اندازات است که از قلم و لسان حضرت  
 عبدالبهاء صادر شده و مصداق آن نیز بوقوع پیوسته ولی در مجلد  
 مخصوصی ضبط و طبع و منتشر نشده و پاره از آنها هنوز مصداقش  
 ظاهر نگشته اکنون نظر نمائیم باین چند سطر از بیانات آن حضرت  
 که در بدائع الآثار در صفحه ۳۲۶ از آن کتاب موجود است

﴿ قوله العزيز ﴾

لابد حرب و انقلاب عظیمی ظاهر خواهد شد بدرجه ای که  
 جمیع بشر بر رؤسای ارض قیام خواهند نمود و خواهند گفت که شما  
 در قصرهای خود در کمال سرور می نشینید با نهایت لذت میخورید

و بانشاط و انبساط میخواید غذاهای بسیار لذیذ دارید در باغهای  
خوش منظر و باصفا سیر و تفریح میکنید اما برای شهرت و نام خود  
رعایای مجرب میاندازید خون مارا میریزید جسمهای مارا پار و پاره میکنید  
ولی خاری بدست شما نمی نشیند و دقیقه در آسایش شما فتور حاصل  
نمیشود ( انتهای ) و آنچه قطعاً تا این سنه که سنه یکهزار و سیصد  
و سی و نه هجری است مصداقش ظاهر نشده آیاتی است که در خصوص  
ارض خاء یعنی زمین خراسان اخبار و ائذار شده و آن آیات در کتاب  
اقدس است و خلاصه اینکه خبر داده شده است از رجال و مردان  
نیرومندی که از خراسان بر خیزند و سبب اعلائی کلمه الهیه گردند  
و نیز از قلم میثاق یعنی خامه عبدالبهاء خطاباتی بارض خراسان است  
ولی مصدر کلی همان آیات کتاب اقدس است که از حضرت بهاء الله  
صادر شده و چون مصدیق جمیع آیات اندازیه ظاهر شده شخص  
عافل را چاره نیچاند جز اینکه اذعان نماید که مصداق خیرهای ارض خاء  
و سایر اموریکه هنوز ظاهر نشده روزی ظاهر گردد چنانکه مصدیق  
آیاتی که در باره ارض طاء بود برخی ظاهر شد و قلیلی باقی است که  
در آتیه باید بظهور برسد و مجموع این آیات که در حق ارض خاء  
و ارض کاف نازل شده در کتاب اقدس موجود است اکنون کتاب  
را به بیان نبذه فی از اصول عقائد بهائیه مشتمل بر نه فلسفه  
خاتمه میدهم

### ﴿ نبذه از اصول عقائد بهائیه ﴾

اولاً اساس عقائد بهائیه بر تصدیق و اثبات الوهیت متأسس گشته  
و به تمام قوت عقائد دهریه و طبیعیه و مادیه را مقاومت مینماید بلکه  
بپترین اسلوبی که فلاسفه نیز بر رد آن قادر نباشند اثبات الوهیت  
و وحدت و توحید نموده کتب اصلیه ایشان سیحانور الاهی فی مفاوضات  
عبدالبهاء شاهد این مدعا است و حتی بعضی از فلاسفه مادیه در

اروب و امریک از اثر آن تقاریر بمقیده سالنه خاتمه داده بساحت  
قدس ناله شتافته اند و بی دین مادی دیندار الهی گشته اینک در عداد  
متدینین محسوب و بترویج دیانت مشغول اند \*

ثانیاً تمام انبیاء را مقدس شمرده کل کتب سماویه را من دون عذر  
و بهانه تصدیق فرموده حتی کتاب بودا را و از همان کتب چه تورات چه  
انجیل چه قرآن چه زنداوستا چه کتاب بودا و پرهما ادله و براهینی استخراج  
فرموده مستظلمین بظل آن کتاب را بحقیقت و لزوم دیانت بهائیه متیقن  
میسازد و اگر کسی نتواند همه کتب و مستخرجات از انرا بشناسد  
شاهد این مدعا را از این جا میتواند در یابد که حضرت بهاء الله بهمین  
زودی از تمام ملل امت و پیرو گرد کرده اینک بهائی مسلم و کلیسی  
و مسیحی و زردشتی و بودی و پرهائی در تمام اقطار موجود دارد

ثالثاً در کیش بهائی عبادت از قبیل نماز و روزه و امثالهما باحسن  
وجه موجود ولی عبادات را تاحدی لازم میدارد که بخرافات و اوهام  
منتهی نگردد و عجب و خرد بینی نیاورد و از امور مهمه و صنایع  
و فنون باز ندارد فقط مختصر عبادت بسیطی برای تزکیه نفس و تصفیه  
قلب و حصول تنبیه و تذکر لازم و باقی اوقات باید صرف در صنایع  
و فنون گردد حتی فرموده است کسب را نفس عبادات قرار دادیم  
و بیکاری و تنبلی مبغوض ترین چیزها است در دیانت بهائیه

رابعاً نوع بشر را بلا تفاوت ثمره یک شجره شمرده و در حق همه  
بلا فرق نیک بین است و حتی در حق دشمنان خود سفارش فرموده که  
مقاومت نکنید و عداوت را ابراث ننمایید فقط در صدد رفع اشتباه  
باشید تا سوء تفاهم از میان برخیزد و تمام نوع انسان با هم بیک دین و یک  
مسلك در آیند و برادر گردند و حتی تفوه بکلمه لعن و طعن را حرام  
و منتهی شمرده و مقام انسان را بسیار عالی دانسته و خلاصه اینک دین را  
برای انسان خواسته نه انسان را برای دین

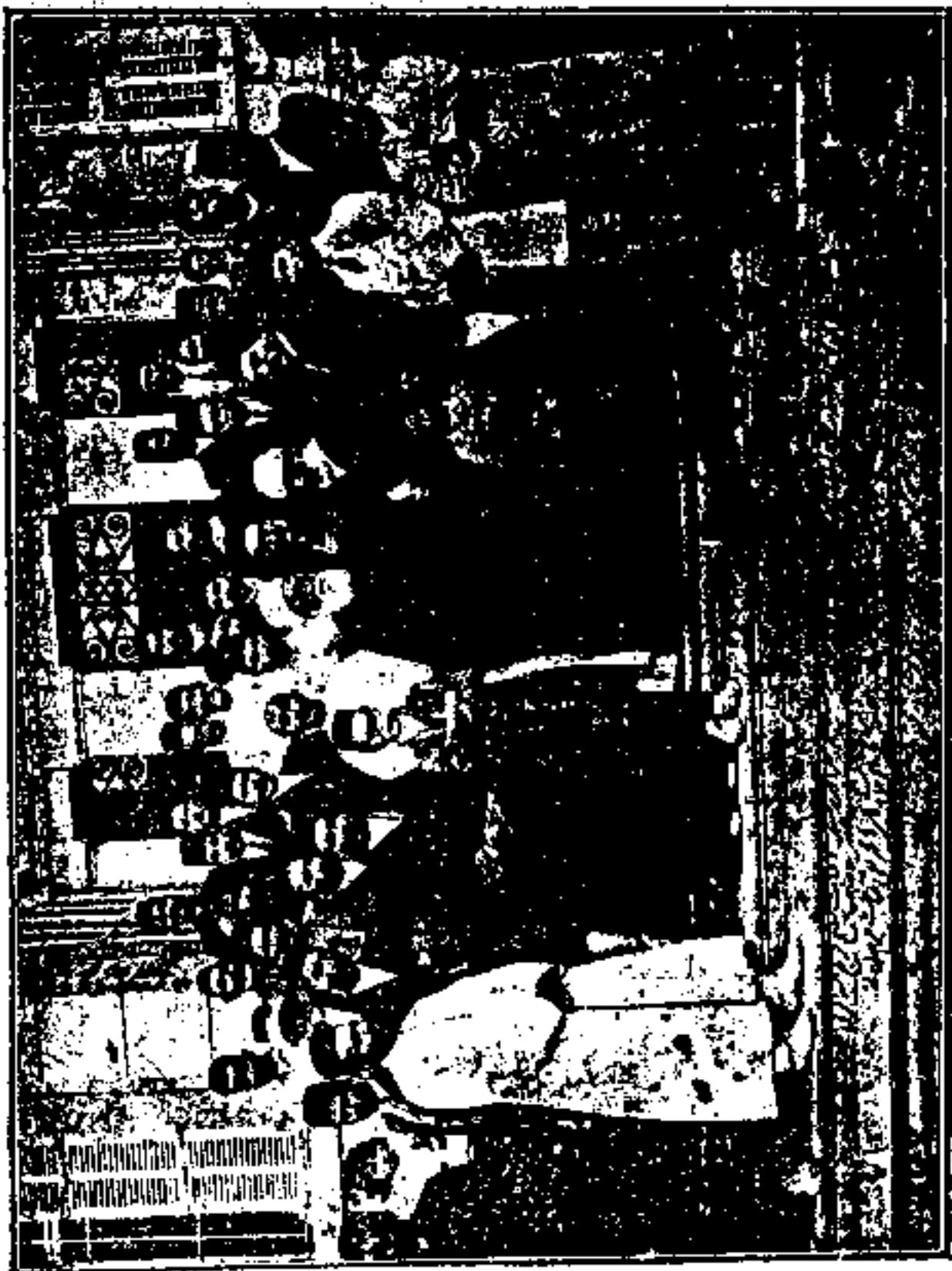
خامساً علوم و معارف را بسیار ستوده ولی تصور ابناء زمان را تصدیق نفرموده چه اکثر را تصور چنان است که چون انسان عالم گردد از دین بی نیاز شود این اشتباه را اینطور توضیح داده که علم و دین بمنزله دو بال است بایک بال پرواز نتوان و این بیانعالیرا ما بسبب تجربه میتوانیم در یابیم زیرا مشاهده میشود که ارباب علوم و فنون عالم السائر از آغشته بخون میمانند و نوع بشر را زار و زبون میخوانند نه عوام و کسبه پس اگر علم توأم بادین و خشیه الله نباشد بجای نفع ضرر آرد و مقام سود زیان بخشد و کذا متدین بی علم جهان را باو هام و خرافت دلالت نماید پس باید دین و علم توأم باشند

سادساً سیاحت و تمدن و تدین هر یک را در مقام خود تقدیس میفرماید و برای تربیت بشر و حفظ جامعه لازم ولی میفرماید سروج هر یک باید راست گو باشد و از تقلید و او هام و انتفاعات ذائیه مبرا باشد و دیانت بهائیه تنها بدین است در حق کسیکه خود بین باشد و منافع ذائیه را مقدم بر منافع عمومی بداند و ظاهر و باطن او موافق نباشد

سابعاً یک قانون عمومی که میخواند مدیر انتظام عالم بشری باشد آنگاه قابل بقا و دوام ابدی نشناخته خواه قانون مذهبی و خواه سیاسی همه را تابع مقتضیات زمان شمرده و فرموده هم چنانکه جهان و مقتضیات آن در تغییر و تبدل است قانون هم قابل تحویل و تغییر است از این رو است که احکام و حدود دینیه را تجدید فرموده نه از نقطه نظر اینکه معاذ الله نبی قبل را ناقص و شریعت او را غیر کامل شمرده باشد یا اعمال غرضی در موضوع آن نبی و احکام فرموده باشد بلکه از این نقطه نظر است که تغییر زمان اصلاً آن دیانت و حدود را نارضا کرده و ملت را بعسر و خرج افکنده و میفرماید از جانب همان بخدا که آن روز آن احکام برای آن مردم بتوسط مثلاً موسی یا عیسی یا محمد (ص) نازل شد امروز هم از جانب او این احکام بتوسط این شخص مقدس نازل شده یا آنکه اگر بقانون

يك قوم و مملکتی تنقید فرموده باشد نه از نقطه نظر اینست که با آن قوم فرضی و بادیگری حب و الفتی داشته باشد و یا مثلاً با همه طرفیتی داشته باشد بلکه از نقطه نظر اینست که قوانین ممالک مقاومت مقتضیات را نتواند و جرح و تعدیل لازم دارد و در هر قانون که سوء استعمال شده باشد در آن مقام هم من دون مدافعه اعمال سوء را بیان و تبیین فرموده تفسیر آن قانون را لازم می‌شمارد

ثامناً بنابر این قاعده که هیچ قانونی نمیتواند مقاومت مقتضیات زمان نماید اساس احکام و حدود مدنیّه خود را نیز بر استبداد صرف نهاده تا آن حد که عسر و حرجی وارد نمیسازد و همیشه قابل اجراء هست در کتاب منصوص فرموده باقی را لایذکر و بعهد بیت العدل عمومی نهاده تا اعضای آن بیت که نخبه ملانند قادر باشند که بتفسیر مقتضیات زمان احکام فروعیه را تفسیر دهند یعنی آنها که جزو احکام مدنیّه است و نص قاطع برای آن در کتاب وارد نشده قابل تفسیر است\* و شرح تاسیس بیت العدل و شرایط آن چندان مفصل است که در این وجیزه نگنجد و نیز از وظیفه تاریخ نگاری خارج است تا سماً دیانت بهائیه متأسس است بر عقیده بقای روح یعنی از اصول معتقدات آن تعلیم بقای روح است که در این مقام با هر قومی مقاومت دارد و سایر عقائد را متین نمی‌شمارد بلکه اثبات میفرماید که تمام انبیاء معتقد بر بقای روح بوده اند مردمی که جسم را قابل بقا شمرده اند یعنی تصور کرده اند که با همین تعینات بشریه باقی خواهد ماند و ثواب و عقاب باور راجع خواهد شد غلط شناخته و مقصد انبیاء را ندانسته اند و آنان که مطلقاً بعالمی بعد از این عالم قائل نشده اند پس از موت فانی صرف و معدوم بحت شمرده اند آنان نیز مقصد را نیافته و پی بحقیقت نبرده اند «فنا بحت بوجرد انسان راه ندارد و البته روح پس از خلاصی از جسد باقی و بر قرار و مجازات و مکافات از نیک و بد باور راجع و بالجمله



( ۱ ) حضرت عبد البهاء ( ۲ ) سبط اکبر و ارشد عبد البهاء

جناب شوقی افندی

چنین میفرمایند \*

رب قد وهن العظم مني واشتعل الرأس شيبا وقد بلغت من العمر  
عقبا فما بقي لي لا حركة ولا سكون ولا قوة حتى اقام بها على عبودية  
احببتك الذين اخترتهم في باب اجديتك وانتخبتهم لاعلاء كلمتك واجتبتهم  
انشر تفحاتك \* رب رب عجل في عروجلي الي عتبتك العليا وصمودي  
الي الفلشة الاخرى ووفودي على باب فضلك في جوار رحمتك الكبرى  
وورودي على شريعة عفوك وغفرانك في عالم لا يتناهي \*  
تصدیق کنیم که حضرت عبد البهاء بر صمود و غروب خود آگاه بوده  
و بتوسط این کلمات بدوستان خود تلویحا اخبار و اخطار فرموده \*  
و اگر بر این مطلب نتوانیم متیقن شد بتصدیق مطلب ثانی ناچاریم  
و آن اینست که دقایق قلب آن حضرت و رابطه معنویه وی با حضرت  
باری چنان محکم بوده که بعد از صدور این مناجات و تمنای صمود  
از این دار بجهت زبلیات فوری دعای حضرتش مستجاب شده و پس  
از چند ماه لهذا در عالم امکان غروب و از افق لامکان طلوع فرموده \*  
اما قضیه که شاهد فعلی است قضیه بحار و انتحار افغان دووجه  
مقبولیه آقا سید ابوالحسن است که عم جناب آقا میرزا هادی صهر مبارک  
و ابو الزوجه موقر الدوله بود \* و شرح این قضیه آنکه نه روز قبل از  
صعود یعنی در روز ۲۷ برج عقرب (۱۳۰۰) شمسی مطابق ۱۸ ربیع  
الثانی (۱۳۰۰) هجری قمری افغان مذکور که مدتی بود مقیم کوی  
مولای عزیز و محرم اسرار آن حضرت بود بدون مقدمه یا کمال صحت  
بکنار دریای حیفا رفته خود را غریق دریای فنا ساخته پس از قلیل  
مدتی بخرابحار و انتحار او اشتهازیافته امر باخراج و تجهیز وی صادر  
شد و حضرت عبد البهاء بدرجه ثی اوزا دوست میداشتند که ناقدری  
ز پایه تابوت وی بردوش امهر گذاشتند و شب در حضور جمع



از انرحوم اظهار رضایت فرمودند بجملاً اکثر بر آنند که حضرت عبدالبهاء باو اشارهئی از قرب صعود خود فرموده اند و او طاققت تحمل نداشته لهذا خویش را بیخبر القاء نمود \* بی جا دارد که خوانندگان بر ما اعتراض کرده بگویند عمل او چگونه شاهد این مدعا تواند شد چه او در حیات نیست تا از او سؤال شود که علت انحراف چه بوده و حتی حضرت عبدالبهاء هم کلمهئی بالصراحه در این باب نفرموده اند \* اما از احباء کسی را داریم که نظیر این مطلب مطلبی ذکر کرده و کلام او قرینهئی تواند شد برای صحت آن قضیه \* و آن دکتور سلیمان رفعت است که از جوانهای عالم مذهب از اهالی اسلامبول و محصل در بیروت است و او بلا واسطه برای نگارنده حکایت کرد که چند روز قبل از صعود در حضور حضرت عبدالبهاء از فرقت برادر خود اظهار حزن کردم و آن حضرت کلماتی فرمودند از بی وقایف دنیا و نتیجه را باینجا رساندند که من هم عنقریب از این عالم خواهم رفت و چون در دکتور این کلمه تاثیر شدید کرده بود فوری او را بیانات دیگر مشغول کرده بردند \* و مکرر در آن ایام بیعضی نفوس میفرمودند که اگر مصیبت سختی برای انسان پیش آید بقسمی که از حیات بیزار شود خوب است علماً قیام بتبلیغ کند تا بمقام شهادت رسد نه آنکه خود اتیجار و خود کشی نماید \*

اما لحن الواحی که از یکسال قبل از صعود بیعد صادر شده کلام لحن دیگر است و کنایات و اشارات بسیار دارد و اکثر آنها مانند وصیت است و ذکر همه معذور و غیر میسر است \* باوجود این ما اصرار نداریم که یقیناً آن حضرت عالم بعلم غیب بوده و صریحاً بر صعود و غروب خویش مطلع چنانیکه خود آن حضرت هم این مقام را از خود سلب میفرمود ولی صفای قلب و رابطه معنویه وی بمبدء فیض و مؤیدیت قلم مطهرش را نیز منکر نتوان شد \* اکنون بموضوع صعود و شرح